

نقش داوری در نظام حقوقی ایران با تأکید بر رویه قضایی

محبوبه راه وار

کارشناس ارشد حقوق خصوصی، داور دعاوی حقوقی و مدرس دانشگاه

چکیده

داوری به‌عنوان شیوه‌ای مسالمت‌آمیز برای حل‌وفصل اختلافات شناخته شده است که ریشه در توافق طرفین دارد و امروزه با توجه به مزایای بسیاری که رسیدگی داور نسبت به رسیدگی دادگاه‌های ملی دارد، روزبه‌روز در حال گسترش است. با وجود این، موضوعاتی وجود دارد که از نظر سیستم‌های حقوقی قابل ارجاع به داوری نیستند یا قانون‌گذار شرایط خاصی برای ارجاع به داوری مقرر نموده است. بنابراین آزادی اراده طرفین در رجوع به داوری با محدودیت‌هایی روبروست. هدف این پژوهش بررسی موضوعاتی است که از نظر نظام حقوقی ایران قابل ارجاع به داوری نبوده یا وضعیت داوری در آن روشن نیست و با ارزیابی مصادیق مشابه در سایر نظام‌های حقوقی و تأکید بر رویه قضایی محاکم ایران به نتایج مطلوب برسیم. این پژوهش ابتدا به بررسی مفاهیم داوری در نظام حقوقی می‌پردازد و نقش داوری را بیان می‌کند و در ادامه شرایط حاکم بر داوری با رویه قضائی مطالعه شده است. نتایج و یافته‌ها نشانگر این است که در تعیین موضوعات غیرقابل ارجاع به داوری منافع ملی و مصالح نظام قضایی هر کشور مدنظر قرار می‌گیرد و صرفاً به حل‌وفصل اختلافات طرفین داوری توجه ندارند، بلکه مصالح قضایی، منافع ملی و نظم عمومی که مدنظر قانون‌گذار بوده، مبنای اصلی تعیین مصداق موضوعات غیرقابل ارجاع به داوری است. و این موضوعات در تمام کشورها یکسان نیستند.

واژه‌های کلیدی: داوری، نظام‌های حقوقی، قانون‌گذار، حل اختلاف، رویه قضائی

مقدمه:

در جهان امروز رقابت شدیدی میان کشورها در زمینه گسترش و توسعه هر چه بیشتر داوری و جذب داوری‌های بین‌المللی وجود دارد. این امر بدون قوانین و مقررات مناسب و مدرن داوری امکان‌پذیر نیست. کشورها به‌طور مداوم با اصلاح و مدرن سازی قوانین و مقررات خود برای تحقق این مهم می‌کوشند. در روند مدرن‌سازی قوانین، بسیاری از کشورها قواعد خود را از قانون نمونه داوری تجاری بین‌المللی آنسیترال اقتباس کرده‌اند. در این میان، بعضی از کشورها سیستم واحد را بر مبنای قانون نمونه برمی‌گزینند. در سیستم‌های واحد یک قانون واحد بر داوری‌های داخلی و بر داوری‌های بین‌المللی حاکم می‌شود (Abrishami, 2015).

از طرف دیگر برخی از کشورها سیستم دوگانه را ترجیح می‌دهند و برای داوری‌های داخلی و داوری‌های بین‌المللی قواعد جداگانه‌ای تصویب می‌کنند. در ایران، تصویب قانون داوری تجاری بین‌المللی سال ۱۳۷۶، نقطه عطفی در زمینه وضع مقررات داوری بین‌المللی بود، زیرا وضع این قانون رژیم حقوقی جداگانه‌ای برای داوری‌های بین‌المللی بوجود آورد. تا قبل از تصویب این قانون، کلیه داورها در ایران تابع نظام داوری واحد آیین دادرسی مدنی بودند که فاقد مفاهیم و قواعد مدرن داوری است اما از زمان تصویب قانون داوری تجاری بین‌المللی، نظام داوری دوگانه در ایران اعمال شد؛ بدین معنا که قواعد داوری قانون آیین دادرسی مدنی بر داوری‌های داخلی و قانون داوری تجاری بین‌المللی بر داوری‌های تجاری بین‌المللی حاکم شد. قانون‌گذار با تدوین قواعد جدید در زمینه داوری‌های بین‌المللی سعی در جذب هر چه بیشتر داوری‌های بین‌المللی داشت. با این حال، علی‌رغم چنین تحولاتی، داوری آن‌طور که باید در ایران گسترش نیافت؛ بنابراین به منظور توسعه داوری در ایران، برنامه پنجم توسعه در شق واو بند ۲ ماده ۲۱۱ قوه قضائیه را مکلف به تدوین لایحه‌ای تحت عنوان لایحه جامع داوری کرده است (قانون برنامه پنج ساله توسعه جمهوری اسلامی ایران).

لزوم مستدل و مستند بودن رای دادگاه

ابتدا لازم است بدانیم، قضات دادگستری مکلف هستند رای خود را موجه و مدلل سازند، بنابراین از این جهت تفاوتی بین حکم قاضی و داور وجود نداشته و هر دو، تکلیف قانونی بر موجه و مدلل نمودن رای دارند. ضرورت وجود استدلال و استناد در رای دادگاه از چنان اهمیتی برخوردار است که قانون‌گذار در اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.» اصل ۷۸ متمم قانون اساسی سابق نیز دقیقاً همین موضوع را بیان کرده بود. مستدل و مستند بودن رای دادگاه در مقررات دیگری از جمله ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ۲۳ قانون امور حسبی و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری هم مورد تأکید مقنن قرار گرفته است؛ حتی بند ۱ ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات مستند و مستدل نبودن رای قاضی را در ردیف تخلفات انتظامی ذکر کرده است. عده‌ای در مقام بیان اهمیت استدلال در رای معتقدند آنچه می‌تواند تعیین کننده ماهیت رای باشد «استدلال و نتیجه» رای است نه «صورت و قالب آن» (خدابخشی، ۱۳۹۴).

درباره دلایل الزام قاضی به مستند نمودن رای، می‌توان به مواردی همچون ضرورت نظارت اصحاب دعوی بر صحت رای، آگاهی محکوم علیه از علت محکومیت خود، توجه دادرس به ارزش رای صادره، اعطای ارزش علمی به رویه قضایی و تأمین هرچه بهتر و مطلوب‌تر عدالت و حقیقت اشاره کرد (متین دفتری، ۱۳۸۱).

استاد فقید دکتر کاتوزیان معتقدند: «آزادی دادرسی در احراز واقع، در هیچ صورتی او را بی‌نیاز از توجیه اعتقاد خود و بیان مبانی آن نمی‌کند. الزام دادگاه به استدلال و تکیه بر قوانین، یکی از تضمین‌های مهم بی‌طرفی دادرسی و امکان بازرسی اندیشه او در دادگاه‌های بالاتر است» (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۵۳). اصل توجیه رای که یکی از اصول بنیادین یا تضمین‌کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی تلقی می‌شود تقریباً در تمامی سیستم‌های حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته و می‌توان مشروعیت آراء را وایسته به آن دانست (غمامی و محسنی، ۱۳۹۲).

بنابراین به جرأت می‌توان گفت که عنصر اساسی رای دادگاه که آن را از فرمان‌های اداری مقامات حکومتی متمایز می‌کند همین وصف «مستدل بودن» است. در فقه بیشتر به نحوه اثبات دعوی و دلایل اثبات، شرایط قاضی و آداب قضاوت اشاره شده و در مورد حکم قاضی نیز مطالبی از سوی فقها مطرح گردیده است. برای مثال در مورد شکل و صورت حکم آمده: «صوره الحکم الذی لاینقض ان یقول الحاکم: قد حکمت بكذا او قضیت او انفذت او امضیت او الزمت او ادفع الیه ماله او اخرج من حقه او یأمره بالبیع و غیره؛ و لو قال ثبت عندی او ثبت حقه او انت قد قمت بالحجه و ان دعواک ثابته شرعاً هم یکن ذلک حکماً و یسوغ ابطاله...». در این راستا تأکید شده است که رای قاضی بر طبق موازین شرعی و با توجه به ادله طرفین باشد.

لزوم موجه و مدلل بودن رای داور

داوری یک روش خصوصی حل‌وفصل اختلافات بوده و در حقیقت داور به‌عنوان قاضی خصوصی طرفین است که پس از انتخاب توسط آنها به منازعه رسیدگی کرده و رای صادر می‌کند، بنابراین داوری ماهیت «قراردادی - قضایی» دارد. حکم داور نیز از حیث اعتبار، تفاوتی با حکم قاضی منصوب ندارد و چنانچه محکوم علیه طوعاً آن را اجرا نکند، دینفع با توسل به دادگاه تقاضای اجرای رای را برابر مقررات قانونی می‌نماید. برای اینکه رای داوری قابلیت اجرا داشته باشد در درجه اول باید دارای خصوصیات یک رای باشد. قانون‌گذار در هیچ یک از مقررات مبحث داوری قانون آیین دادرسی مدنی به نکاتی که لازم است در رای داوری درج گردد اشاره نکرده اما به نظر می‌رسد تمامی آنچه که بر اساس ماده ۲۹۶ این قانون در رای دادگاه لازم‌الرعايه است، برای رای داوری هم ضروری می‌باشد به جز استناد به مواد قانونی، اصول حقوقی و ... که عدم ذکر آن در رای داوری خدشه‌ای به اساس رای وارد نمی‌کند. البته عدم ضرورت ذکر استناد در رای داور به معنای آزادی داور برای صدور رای خلاف قانون و اصول نیست زیرا در صورتی که رای داور خلاف قوانین موجد حق یا اصول مسلم حقوقی باشد قابلیت اجرایی ندارد و دینفع می‌تواند تقاضای ابطال آن را بنماید.

در ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی، مقنن بر لزوم موجه و مدلل بودن رای داور همانند رای دادگاه تأکید نموده است. البته به نظر می‌رسد حتی اگر قانون‌گذار به چنین ضرورتی اشاره نمی‌کرد، بر اساس اصل «توجیه رای» که از جمله اصول بنیادین دادرسی است، داور به‌عنوان قاضی خصوصی طرفین، مکلف به موجه و مدلل نمودن رای بود؛ بنابراین توجیه و استدلال جزء لاینفک رای داوری و هر رایی است که از مراجع قضاوتی صادر می‌شود و در حقیقت وجه تمایز «رای» با فرمان اداری محسوب می‌شود. این موضوع برای بعضی از محاکم از چنان اهمیت برخوردار است که در زمان درخواست ابلاغ یا صدور برگ اجرایی برای اجرای رای داور، از ابلاغ و اجرای رای غیرموجه و غیر مدلل امتناع می‌نمایند؛ برای مثال یکی از شعب دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامه‌ای در سال ۹۴ در خصوص درخواست اجرای رای داوری سال ۹۲ این گونه استدلال کرده است «... نظر به اینکه مطابق مستفاد از مواد ۴۸۹ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی یکی از مراحل نظارت قضایی بر داوری، مقطع اجرایی است و نظر به این که دادگاه رای صادره را به جهات ذیل واجد ایراد می‌داند: نخست مطابق مواد ۳ و ۴ و ۴۸۲ قانون

آیین دادرسی مدنی رای قضایی باید مستند و مستدل و بر اساس اسباب توصیفی اقناع‌آور صادر شود و به‌طور جزئی و معین راجع به یک موضوع تعیین تکلیف کند درحالی که در این پرونده رای صادره یک مجموعه عبارات توصیفی و کاملاً متفاوت با شرایط شکلی حداقلی برای یک رای قضایی است که نه توجیه قضایی دارد و نه به هیچ قاعده‌ای مستند شده است و در جمله، شرایط مذکور در قواعد یادشده را ندارد. ...» همین دادگاه در رای دیگری مورخ ۹۳/۱۲/۲۳ در مورد درخواست محکوم له مبنی بر اجرای رای داور در قسمتی از استدلال خود قید کرده «... مطابق مواد ۳ و ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی رای داور باید مستند و مستدل باشد و این تکلیف تنها یک تشریفات ساده نیست بلکه تمهیدی برای معرفی یک رای صحیح است و الزاماً با منطق اثبات این اسباب موجهه نتیجه رای را توجیه می‌کند و به موجب قواعد حقوقی معتبر اجرای حق و تعهد مشروعیت می‌یابد. در مورد مطروحه اما رای نه اسباب توجیهی دارد و نه مستند حکمی و اساساً در مقام پیشنهاد و حداکثر توصیه تقریر شده است...»؛ بنابراین ملاحظه می‌گردد که در آراء مذکور مستدل و مستند بودن رای داور در ردیف اصول دادرسی تلقی شده و با وجود اینکه قانون‌گذار به قابل اجرا نبودن رای غیرموجه و غیر مدلل داور اشاره نکرده قاضی دادگاه از اجرای چنین رای‌یی امتناع نموده است.

در داور تجاری بین‌المللی، بر اساس بند ۲ ماده ۳۰ قانون داور تجاری بین‌المللی داور مکلف به ذکر کلیه دلایل در متن رای می‌باشد، مگر اینکه طرفین توافق کرده باشند که دلایل رای ذکر نشود یا اینکه رای داور بر اساس شرایط مرضی طرفین و پس از سازش آنها صادرشده باشد.

مفهوم مستدل، موجه و مدلل بودن رای

قانون‌گذار در مورد استدلال و استناد در رای دادگاه و داور، تعابیر مختلفی را به کار برده، بدین شرح که در اصل ۱۶۶ قانون اساسی و ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، به مستدل و مستند بودن رای دادگاه اشاره می‌نماید. در مورد آراء دادگاه‌های جزایی، هم در قوانین سابق (از جمله ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۸ و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸) و هم در قانون آیین دادرسی کیفری فعلی (ماده ۳۷۴) بر مستدل، موجه و مستند بودن رای دادگاه تأکید شده است. مواد ۱۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، دادگاه را مکلف به ذکر جهات، دلایل و مستندات در رای نموده‌اند. ماده ۲۳ قانون امور حسبی برای تصمیم دادگاه در امور حسبی و ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی برای رای داور تعبیر موجه و مدلل بودن را به کار برده‌اند و نهایتاً ماده ۲۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری بازپرس را مکلف کرده، قرار نهایی را به صورت مستدل و مستند صادر نماید؛ بنابراین تعابیر «مستدل بودن»، «مستند بودن»، «موجه بودن»، «مدلل بودن» و «جهات» که در قوانین مختلف استعمال شده، قابل بحث است.

رای دادگاه از سه قسمت مختلف تشکیل می‌شود که عبارتند از:

۱- مقدمه که در آن، مشخصات اصحاب دعوی، خواسته، خلاصه‌ای از ادعای خواهان و دفاعیات خواننده و استدلال آنها ذکر می‌شود.

۲- اسباب موجهه، جهات و دلایلی است که موجب اقناع دادرس در حاکمیت یکی از دو طرف و انگیزه او در صدور حکم می‌شود که هم شامل ادله و هم شامل نص قانون یا روح آن و یا اصول است، به عبارت دیگر اموری که مبنا و اساس حکم را

تشکیل می‌دهد و آن را موجه می‌سازد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳) این قسمت از رای حالت اخبار دارد یعنی خبر از ادله و نحوه استفاده از ادله می‌دهد برخلاف نتیجه رای که یک امر انشایی است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲:۱۸۱) این بخش دو قسمت دارد، اسباب موجهه موضوعی و اسباب موجهه حکمی، وقتی دادگاه در رای خود به ذکر استدلال پرداخته و ادعای یکی از طرفین را با ذکر دلیل بر ادعای طرف مقابل ترجیح می‌دهد، در حقیقت در مقام توجیه رای (مستدل کردن) و مدلل کردن آن است (اسباب موجهه موضوعی)، بنابراین، اسباب موجهه موضوعی خود دارای دو بخش است، در یک بخش دادگاه تلاش می‌کند با ذکر استدلال منطقی یا حقوقی مبانی نتیجه‌ای را که به دست آورده توجیه کند و در بخش دیگر با استفاده از ادله اثبات دعوی تصمیم خود را مدلل می‌نماید. به این ترتیب، توجیه رای همان مستدل نمودن است. البته توجیه رای لازم نیست مبسوط باشد بلکه به فراخور موضوع دعوا، ممکن است مفصل یا کوتاه باشد، گاهی ذکر یک عبارت کوتاه در رای، برای موجه شدن آن کافی است. اسباب موجهه حکمی نیز یعنی استناد دادگاه به مواد قانونی، اصول و ...

۳- نتیجه، منطوق یا مفاد رای، در این بخش دادگاه تکلیف دعوی را از حیث قبول یا رد آن مشخص می‌نماید. البته واژه منطوق را بعضی از نویسندگان واژه نادرستی برای نتیجه رای (ذوالمقدمه) می‌دانند. (همان، ۳۵۴)

لازم به ذکر است که اسباب موجهه موضوعی، مورد نظارت دیوان عالی کشور قرار نمی‌گیرند، مگر اینکه منجر به صدور رای خلاف شرع و قانون شود یا اینکه مفاد رای با یکی از مواد قانونی مطابقت داشته باشد و اسباب توجیهی آن با ماده‌ای که دارای معنای دیگری باشد تطبیق نماید (ماده ۳۷۴ ق. آ. د. م.)؛ بنابراین بین اسباب موجهه رای و مفاد رای از حیث مستند قانونی باید هماهنگی لازم وجود داشته باشد. بدین ترتیب هر رأیی، دو بخش ویژه دارد که همان اسباب موجهه و نتیجه رای می‌باشند. در بین قضات این مطلب رایج است که فقط نتیجه حکم از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار بوده و اسباب موجهه دارای این اعتبار نیستند. درحالی‌که بنا بر عقیده بعضی از اساتید، حق این است که بین اسبابی که اساس و مبنای منطوق حکم قرار می‌گیرد و جهاتی که به‌عنوان عقیده دادرس در استدلال او اعلام می‌شود تفاوت گذارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳)

بعضی از جهات، ارکان دادرسی را تشکیل می‌دهد و بدون وجود آنها تصور صحت حکم امکان ندارد؛ این گونه جهات دارای اعتبار امر قضاوت شده هستند؛ اما درجایی که دادرس فقط به تجزیه و تحلیل دلایل بپردازد یا از اموری یاد کند که ارتباط مستقیم با فصل دعوا ندارد و صرفاً به بیان عقاید و انگیزه‌های خود بپردازد، قطعاً این امور دارای اعتبار امر قضاوت شده نخواهند بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۳)

با این اوصاف چنانچه قاضی در دعوی خلع ید، در ذکر اسباب موجهه رای با احراز مالکیت خواهان حکم به خلع ید صادر نماید یا با عدم احراز مالکیت حکم به بطلان دعوی بدهد این احراز یا عدم احراز مالکیت از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار است. به عبارت دیگر، این قسمت، لازم لاینفک حکم است و به اعتبار لزوم لاینفک (نه به اعتبار اینکه جزو اسباب حکم است) نسبت به متن حکم، داخل در حکم بوده و از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می‌شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲:۱۸۳)

واژه‌های «مستدل»، «موجه» و «مدلل» در قانون تعریف نشده، اما نویسندگان حقوقی تلاش کرده‌اند تعاریفی از آنها را ارائه نمایند. در حقیقت باید میان جهات و دلایل از سویی و استدلال از سوی دیگر تمایز قائل شد، بدین نحو که جهات را از منظری به جهات موضوعی و حکمی تقسیم و جهات موضوعی را اسباب ایجاد تعهد (عقد، ایقاع و واقعه حقوقی) و جهات حکمی را قانون حاکم بر موضوع تلقی کرد. درحالی‌که دلایل اصولاً ناظر به ادله اثبات امور موضوعی ادعاست که هدف دادرسی را تشکیل داده و از این حیث مفهومی متفاوت از خود جهات خواهد بود. استدلال حقوقی را نمی‌توان محصور در عناوین «جهات و

دلایل» کرد زیرا به‌طور کلی متفاوت از این دو مقوله بوده و امری جداگانه اما مرتبط با آنها است. استدلال نحوه چینش امور و قضایاست که بر منطوق و نتیجه رای منتهی می‌شود. (عارفعلی، ۱۳۹۴)

بعضی هم معتقدند موجه بودن در معنای عام، شامل مدلل بودن هم می‌شود ولی در معنای خاص با آن متفاوت است و معنای خاص موجه بودن، مبتنی بودن آن بر جهات عقلایی، منطقی وقانع‌کننده و همه جانبه نگرستن به مسائل مورد اختلاف است به نحوی که خواننده احساس کند همه امور مورد اختلاف قطعی یا احتمالی مورد توجه دادگاه بوده و پاسخ روشنی به انتظار اصحاب دعوی داده است و معنای مدلل بودن به معنای خاص هم توجه به دلایل اثباتی و نوعی است که ممکن است به صورت مختصر یا با ارزیابی مفصل دلایل همراه باشد. (خدابخشی، ۱۳۹۳)

بطلان رای داوری با روبه قضائی

داوری در واقع نوعی قضاوت است که طرفین یک اختلاف به جای مراجعه به دستگاه و مقامات قضایی، به فرد یا افرادی که اصطلاحاً در میان مردم به «حکَم» شهرت دارند مراجعه می‌نمایند تا اختلاف آنها با سرعت بیشتر و هزینه کمتر و دقت بالاتر - نسبت به مراجع قضایی - رسیدگی و حل‌وفصل گردد. نتیجه این رسیدگی «رای» می‌باشد که توسط داور یا هیات داوری صادر می‌گردد که قطعی و یک مرحله‌ای است و لازم‌الاجرا برای طرفین (به مانند سایر احکام دادگاه‌ها). لذا اگر کسی که رأی علیه او صادر گردیده (محکوم‌علیه) بخواهد اعتراضی به رأی و یا شیوه رسیدگی بنماید راهی به جز درخواست ابطال رأی داوری آن هم در موارد منصوص یا مقرر قانونی و اصولی نخواهد داشت. ابهامات موجود در این مبحث باعث مراجعات مکرر به دادگاه‌ها جهت ابطال رأی داوری می‌گردد که این امر هم با اصول داوری و نیز با قصد طرفین که همانا سرعت در حل‌وفصل اختلافات فی‌مابین می‌باشد، مغایر است. آراء داوری باوجود اینکه توسط خود اصحاب دعوا به قضاوت شخص یا اشخاص منتخب آنان گذاشته شده است، می‌تواند مورد اعتراض محکوم علیه قرار گیرد؛ زیرا همان دلایلی که تجدیدنظرپذیری آراء دادگاه‌ها را توجیه می‌کند، قابل اعتراض بودن رأی داوری را نیز توجیه می‌نماید و به طریق اولی این ضرورت در آراء داوری بیشتر احساس می‌شود؛ زیرا اگر آراء دادگاه‌ها توسط قضات ذی صلاح که دارای صلاحیت اخلاقی و دانش کافی هستند صادر می‌شود، در داوری عموماً رأی توسط داورانی صادر می‌شود که فاقد چنین ویژگی‌هایی هستند. لذا احتمال وقوع اشتباه در آراء داوری به مراتب بیشتر از آراء مراجع قضایی است. به همین منظور علیرغم پذیرش اصل قطعیت آراء، برای اعتراض به رأی داوری طرقی پیش بینی شده است. علل ابطال رأی داوری در قانون آیین دادرسی مدنی شامل مخالفت رأی با قوانین موجد حق، عدم اعتبار قرارداد داوری، صدور رأی توسط داوران غیرمجاز، صدور رأی خارج از محدوده صلاحیت و موضوع داوری، مخالفت رأی با مندرجات معتبر دفتر املاک و دفتر اسناد رسمی و صدور رأی خارج از موعد مقرر می‌باشد.

نتایج

به‌طور خلاصه زمانی که قاضی در رای، پس از ذکر موضوع از زبان اصحاب دعوی به تحلیل و توصیف آن بر اساس جهات عقلی، منطقی و حقوقی می‌پردازد و اقدامات انجام شده در جهت رسیدن به نتیجه را توضیح می‌دهد، در حقیقت در مقام «مستدل یا موجه نمودن» رای است، اما زمانی که به ذکر ادله اثبات دعوی که طرفین ابراز کرده یا خود رأساً به آن رسیده، می‌پردازد در واقع در مقام «مدلل نمودن» رای می‌باشد. به بیان دیگر تحلیل منطقی موضوع با تکیه بر مبانی علمی و حقوقی توجیه و «استدلال» تلقی می‌شود و تکیه بر دلایل اثباتی از جمله اقرار، شهادت شهود، اسناد و ... برای بیان نتیجه رای «مدلل نمودن»

آن است. ملاحظه چنین رای، خواننده را بدون نیاز به مطالعه پرونده به درک نسبتاً روشنی از موضوع و درستی یا نادرستی اقدام و تصمیم قاضی می‌رساند. با این اوصاف «مستدل بودن» با «موجه بودن» رای مترادف بوده و این واژگان با «مدلل بودن» رای متفاوت هستند. فراموش نکنیم که مستدل یا موجه بودن رای، با صحیح بودن نتیجه حاصله از آن متفاوت است؛ به عبارت دیگر مستدل بودن رای معادل صحیح بودن آن نیست. ضمن اینکه قاضی با موجه نمودن رای علاوه بر بیان مبانی «قناعت وجدانی» خود، به دنبال اقناع طرفین و مراجع عالی و نظارتی هم می‌باشد. همان گونه که از بررسی چارچوب قوانین داوری در ایران مشخص شد، نظام داوری داخلی ایران از ایده‌ها و افکار سنتی رنج می‌برد که با رویه‌های مدرن بین‌المللی سازگاری ندارد. از سوی دیگر تأثیر همین افکار در تدوین و علی‌الخصوص تفسیر قانون داوری تجاری بین‌المللی _ علی‌رغم مبنا قرار دادن قانون نمونه _ باعث گردید قانون‌گذار ایرانی با ایجاد برخی تغییرات نسبت به متن اصلی قانون نمونه تا حدودی از هدف اصلی و روح قانون نمونه دور شود. برای اصلاح این وضعیت می‌توان چهار راه حل مطرح کرد:

۱. اول؛ فقط سیستم داوری داخلی اصلاح شود. در این خصوص باید گفت اصلاح سیستم داوری داخلی نمی‌تواند به توسعه و گسترش داوری بین‌المللی در ایران کمک کند.
۲. دوم؛ قانون داوری داخلی و بین‌المللی جداگانه اصلاح شوند. اصلاح جداگانه هر یک از قوانین داوری داخلی و بین‌المللی نمی‌تواند مطلوب‌ترین راه حل باشد، زیرا این عمل همچنان باعث تداوم وجود دو نظام جداگانه و دو مبنا فکری متفاوت در وضع قوانین داوری می‌شود.
۳. سوم؛ هر دو قانون داوری داخلی و قانون داوری تجاری بین‌المللی در قالب یک قانون اصلاح گردند. این امر همان رویه‌ای است که قانون‌گذار در طرح لایحه جامع داوری پیش گرفته است. در چنین روشی همچنان دوگانگی سیستم حفظ گردیده و مضافاً مبنا این لایحه قانون نمونه ۲۰۰۶ که یک گرایش جدید در داوری بین‌المللی است، نمی‌باشد.
۴. چهارم؛ ایجاد سیستم قانونی واحد بر مبنای قانون نمونه ۲۰۰۶؛ به عبارت دیگر، ایران می‌تواند قانون داوری واحد بر مبنای قانون نمونه آنسیترال با حداقل تغییرات ایجاد کند و یا پا را فراتر از قانون نمونه گذاشته و با پر کردن خلاءهای آن قانون جامعی مانند انگلیس و اسکاتلند و سوئد به تصویب برساند. این روش مناسب‌ترین گزینه برای سیستم داوری ایران می‌باشد زیرا علاوه بر اینکه شفافیت و سهولت در فهم و تفسیر قوانین داوری ایران را در پی خواهد داشت، باعث ایجاد تحول در ایده‌ها و افکار سنتی سایه افکننده بر قانون داوری داخلی ایران، قانون داوری بین‌المللی و همچنین لایحه پیشنهادی خواهد شد.

منابع

۱. خدابخشی، عدا...، حقوق دعاوی، تحلیل و نقد رویه قضایی، تهران، شرکت سهامی انتشار، (۱۳۹۴)، ص ۱۴۲.
۲. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، (۱۳۷۸)، صص ۴۳ و ۴۴.
۳. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، تهران، نشر میزان، (۱۳۸۲)، ص ۵۳.
۴. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، تهران، نشر میزان، (۱۳۸۳)، ص ۱۵۵-.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، (۱۳۷۲)، صص ۱۸۱-۱۸۳.
۶. غمامی، مجید؛ محسنی، حسن. آیین دادرسی فراملی، تهران، شرکت سهامی انتشار، (۱۳۹۲)، ص ۱۳۸.
۷. عارفعلی، مجید، «مفهوم و مبانی نظری لزوم استدلال در آراء مدنی دادگاه‌ها»، روزنامه اطلاعات، ۹۴/۲/۲۸.

8. M Abrishami ,Ali, "Iranian Arbitration law : The Need for Reform", International Arbitration Law Review, 2015, Issue 1, Thomson Reuters (Professional) UK Limited and Contributors.